

# آفرینشی درشان انقلاب

مصاحبه با محسن مؤمنی سرپرست مرکز آفرینشهای حوزه هنری گفتگواز امیرحسین سنایی

قبلی حوزه افتاده. دوستان قبلی لابد برای این که یک طبقه‌بندی محتوایی راجع به واحدهای مختلف داشته باشند واحدهای هنری را تحت نام مراکز آفرینشی تقسیم‌بندی کرده‌اند. وگرنه اگر به اختیار من باشد همان نام واحد ادبیات را ترجیح می‌دهم. برای این که این اسم برای واحدی با این شرح وظایف متنوع چندان بامسما نیست.

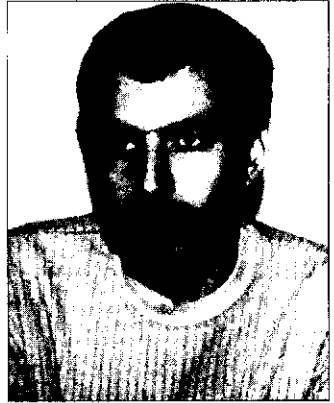
**مرکز آفرینشهای ادبی در کجای جغرافیای حوزه هنری قرار می‌گیرد؟**

یکی از واحدهای زیر مجموعه معاونت هنری حوزه است. البته اگر نظری به تاریخ حوزه داشته باشید این واحد مادر و محور حوزه بوده است. بنیان‌گذاران حوزه، عمدتاً از حوزه علوم انسانی و ادبیات بوده‌اند و نیز در سالیان گذشته این واحد به نام بزرگانی شناخته می‌شد که از مفاخر کشورند. مانند مرحوم استاد مهرداد اوستا، مرحوم استاد محمدعلی مردانی، مرحوم سیده کاشانی و استادان دیگری که امروز افتخار شاگردی‌شان را داریم. امینواریم ما و مدیران ارشد حوزه نیز پاسدار حرمت نام و میراث این واحد باشیم.

**این واحد دارای چه بخشها و شعبه‌هایی است؟**  
ما علاوه بر بخشهای اداری و اجرایی‌مان، هفت دفتر تولیدی و کارشناسی داریم که عبارتند از «کارگاه قصه و رمان» که خود دارای سه شورای تخصصی تولید کتاب است، «دفتر شعر»، «دفتر ادبیات کودکان و نوجوانان»، «دفتر پشتیبانی امور ادبی حوزه‌های هنری شهرستانها»، «دفتر آموزش» که دارای دو بخش «آموزش قصه‌نویسی حضوری و مکاتبه‌ای» است، «دفتر ادبیات

**آقای مؤمنی اینجا کجاست؟**

اینجا تهران، خیابان حافظ نبش خیابان سمیه، مرکز آفرینشهای ادبی حوزه هنری است.



**و شما مسؤول آن هستید! نخیر بنده قائم مقام اینجا هستم. مدیر مرکز آقای دکتر مجتبی رحماندوست هستند.**

**اما ظاهراً تصمیم‌گیریهما با شماست؟**

این به خاطر اعتمادی است که آقای دکتر به بنده دارد ما سالها از نزدیک با هم کار کرده‌ایم و تقریباً همدیگر را خوب می‌شناسیم و از نظریات هم در مسائل مختلف آگاهیم. دیگر اینکه ایشان به علت مسؤولیت‌های دیگری که دارند کمتر فرصت حضور در مرکز را پیدا می‌کند و طبیعی است که حضور من کمی پررنگتر جلوه کند.

**راستی اسم «واحد ادبیات» چه عیبی داشت که به تقلید از قانون پرورش فکری، نام آن را به مرکز آفرینشهای ادبی، تغییر دادید؟ بنده در تغییر و نامگذاری اسم واحد نقشی نداشته‌ام بلکه این اتفاق در مدیریت**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

**شما می خواهید چه بخشهای را به این دفاتر اضافه کنید؟**  
سه تا این دفاتر در دوران مدیریت فعلی بنا بر ضرورت ایجاد شده‌اند. دفتر ادبیات کودکان و نوجوانان که البته قبلاً وجود داشت اما چند سالی تعطیل شده بود. دفتر پشتیبانی امور ادبی شهرستانها و دفتر ترجمه؛ که شاید اسم «دفتر» برایش قدری بزرگ باشد اما ما امیدها به آن بسته‌ایم و فکر می‌کنیم بشود از طریق آن، قدری ادیبانمان و نویسندگانمان را به آن سوی آنها هم معرفی کرد!

حضرتعالی چنان در روزمرگی‌ها گرفتار می‌شویم که آن می‌شود که می‌فرمایید. واقعیت این است که تصمیم‌گیری در مصادر فرهنگی باید سنجیده و مبتنی بر منطق و شناخت و رعایت مصالح کلی باشد. اولویت کاری بنده و همکارانمان در اینجا خلق و آفرینش ادبیات در شان فرهنگ انقلاب اسلامی است. ملاک و معیار برای تجدیدنظر در هر برنامه‌ای همین است. هر برنامه‌ای که ما را به این هدف رهنمون کند مورد حمایت ماست و گرنه راجع به آن با رعایت شرایطی که عرض شد، تجدیدنظر می‌کنیم. اما مطمئناً از شتابزدگی پرهیز خواهیم کرد.

**اگر مایل باشید، راجع به همه بخشهای مرکز آفرینشهای ادبی، نظراتان را بدانیم؟**

به هر حال بخشهای ما در طول این سالها موفقیت‌هایی داشته‌اند که بر اهلس پنهان نیست. گرچه کارهای نامربوط درست و نادرستی هم شده است که بعضی از آنها به علت ضرورت روز و غفلت دیگران از انجام وظایفشان بوده با این حال نظر من راجع به گذشته‌های آنها خیلی صائب نیست. چون از خیلی از تنگناها و مضایق مرکز در گذشته اطلاعی ندارم طبیعی است که در این باره نمی‌توانم نظر منصفانه‌ای بدهم.

**حداقل درباره کارگاه قصه و رمان که می‌توانید پاسخگو باشید؟ بالاخره چند سالی در آنجا بوده‌اید؟**  
بله، بفرمایید.

**ارزیابی شما در وهله اول به عنوان کارشناس ادبیات، درباره محصولات این کارگاه چیست؟**

با نگاهی به آثار منتشره، این کارگاه به نظر من از موافقان این عرصه است. بعضی از رمانهای این کارگاه باعث افتخار است و اگر منتقدان ما انصاف بدهند از بهترینهای تاریخ رمان ماست. بعضی‌هایشان هم خوب و خواندنی هستند و البته تعدادی هم متوسطند. این کاملاً طبیعی است. سالیانه تعدادی از کارهای این کارگاه در بازار تمام شده است و متأسفانه اقدامی برای تجدید چاپشان نشده.

**ظاهراً ما ملت افراط و تفریط هستیم. وقتی در مصدر کاری قرار می‌گیریم یا به صورت فله‌ای همه زیرمجموعه را تخریب می‌کنیم و همه برنامه‌های مدیران قبلی را به پایگانی می‌سپاریم، یا برعکس، در روزمرگی گرفتار می‌شویم**

**آقای مؤمنی چه شد که بعد از آن همه سال فرار از پذیرش مسؤولیت، مسؤولیت کار به این پرحجمی را پذیرفتید؟**

بله، همین‌طور است که می‌فرمایید. بنده بعد از استعفا از مدیریت داخلی «سوره نوجوانان» در سال ۷۲، از پذیرش مسؤولیت‌های بزرگی مانند مدیر کلی در وزارت ارشاد دوران آقای لاریجانی و... شانه خالی کردم و به تعبیر درست شما، واقعاً گاهی حتی فرار کرده‌ام. این علت‌های زیادی دارد که بخشی از آن شخصی است. به طور خلاصه تنها به دو مورد اشاره می‌کنم. اول اینکه حداقل از نوجوانی هیچ چیزی برای بنده لذتبخش‌تر از خواندن، آموختن و بعدها مقداری هم نوشتن، نبوده و نیست. من در این وادیا آدم بی‌استعدادی نیستم. همیشه در کلاسها جزو شاگردان ممتاز بوده‌ام. متأسفانه جوانی‌ام برخلاف آرزوهایم گذشت و ظاهراً تقدیر این بود که من از نوجوانی همیشه درگیر مسؤولیت‌هایی باشم. از سرپرستی برادران و خواهرانم گرفته تا معاونت گروهان در جبهه در شانزده - هفده سالگی و همین‌طور باقی ماجرا، که لابد کم و بیش می‌دانید. دیگر اینکه مسؤولیت چنانکه از نامش پیداست ریاست نیست، واقعاً مسؤولیت است، لذا فداکاری، بردباری و خیلی چیزهای دیگر

می‌خواهد که واقعاً آدم خواسته باشد کما هو حقه حق آن را ادا کند کارش ساخته است و از خیلی مزایا و مواهب زندگی محروم می‌شود. من در ماجرای سوره نوجوان که واقعاً کار ارزشمند و بارکتی بود از زندگی آن قدر عقب افتادم که برای ادامه زندگی آبرومندانه چاره‌ای نداشتم جز اینکه به یکی از روستاهای شهریار نقل مکان کنم! مضاف بر اینها من شخصاً اعتقاد دارم دوستان جوانتر حالا حالاها باید شاگردی کنند و کمتر سراغ مسؤولیت و ریاست بروند. با این همه من در این سالها خیلی هم فارغ از مسؤولیت نبوده‌ام و معمولاً به عنوان نفر دوم و حتی گاهی بی‌عنوانی‌های از این گونه، در خیلی از کارهای حوزه و عالم ادبیات انقلاب و جنگ بی‌تأثیر نبوده‌ام. در بدترین شرایط هرگاه کاری به عنوان تکلیف به بنده واگذار شده، زیر بارش رفته‌ام و درست یا غلط آن را به سرانجام رسانده‌ام. پذیرش این مسؤولیت هم در همین راستا بوده و دوستان داستانش را می‌دانند.

**یکی از مشکلات مدیران جدید جانشین مدیران قبلی این است که وقتی در رأس کار قرار می‌گیرند با تشکیلاتی مواجه می‌شوند که از قبل شکل گرفته و برنامه‌ها و وظایفی را هم برای آن سازمان یا واحد ایجاد کرده است. این مدیران اگر فایده دید کلان‌نگر و وسیع باشند، به فاصله کوتاهی در دام آن برنامه‌ها و وظایف از پیش تعیین شده می‌افتند و حداکثر کاری که می‌کنند این است که افراد را جابه‌جا می‌کنند. بعد از آن هم، گرفتاری در همان روزمرگیها و کارهای اجرایی پرحجم و وقت‌گیر کم‌نمر و بعضاً حتی بی‌نمر و مضر است. شما به عنوان مدیری با ذهن باز و مبتکر و جسور، آیا تاکنون در این باره فکر کرده‌اید؟ ابتدا از حسن نظرتان نسبت به خودم، متشکرم. امینوارم همین طوری که شما فکر می‌کنید باشم. اما به نکته مهمی اشاره کردید. من با نظر شما موافقم. ظاهراً ما ملت افراط و تفریط هستیم. وقتی که در مصدر کاری قرار می‌گیریم یا به صورت فله‌ای همه زیر مجموعه را تخریب می‌کنیم و همه برنامه‌های مدیران قبلی را به پایگانی می‌سپاریم (که کاری است بسیار اشتباه و متأسفانه کشورمان از این رهگذر فراوان خسارت دیده است) یا برعکس، به تعبیر**

**حالا به عنوان یکی از مسؤولان قبلی کارگاه نظراتان چیست؟**

کار سخت‌تر شده! دو سال اول فعالیت کارگاه به تعبیر کشاورزان فصل آیش آن بود و طبیعی است که این زمان بیشتر صرف جلب‌اعتماد و بستر سازی شد. اما از سال سوم کارهای کارگاه هم از نظر کمی و هم کیفی اوج گرفت و به زودی به عنوان نهادی جریان‌ساز در حوزه کاری خود درآمد. به گونه‌ای که به تعبیر یکی از دوستان دفتر کوچک آقای دکتر رحماندوست در خیابان رشت، کانون نویسندگان انقلاب شده بود. هر کسی طرحی و سخنی داشت به آنجا می‌آمد. البته مدیریت پدرا نه آقای رحماندوست که از سر تکلیف این مسؤولیت را پذیرفته بود و نیز حمایت‌های جناب آقای زم در ایجاد این شرایط بسیار مؤثر بود. اما متأسفانه این شرایط بیشتر از دو سال تلاوم نداشت، و مشکلات مالی و انتشاراتی حوزه دامان ما را هم گرفت و کارگاه کم‌کم به تعطیلی کشیده شد. این از بدترین خاطرات من در حوزه است و از این جهت ادبیات انقلاب آسیب‌های زیادی دید که واقعاً قابل جبران نیست و تا بار دیگر آن شرایط ایجاد شود، سالها طول خواهد کشید. بگذریم...

**با توجه به تنوع برنامه‌های مرکز که به صورت هفتگی یا ماهانه برگزار می‌شود، این امور را تا چه حدودی در محدوده اهداف و وظایف مرکز می‌دانید؟**

هیچ‌یک از این موارد را خارج از حوزه وظایف مرکز نمی‌دانم. اغلب این برنامه‌ها در طول سالیان متمادی با فکر و کارشناسی بزرگان ادبیات ما بنیان نهاده شده‌اند.

**مثلاً؟**

مثلاً همین برنامه در جرگه عشاق که هر ماه ما در تالار اندیشه میزبان شاعران

و هنرمندان موسیقی یکی از استانها هستیم از هر نظر برنامه خوبی است و فرصت مناسبی است برای هنرمندان گمنام شهرستانی برای ارائه آثارشان و فرصتی است تا تهران نشینان ادب دوست آن استان گردهم آیند و با هنرمندان آشنا شوند. آقای فلاحپور تعریف می کرد نام این برنامه را مرحوم استاد اوستا از دیوان امام (ره) پیدا کرده بود.

البته همان طور که عرض شد معیار ما برای ارزیابی موفقیت یک برنامه از نظر مرکز، کارآمد آن در خلق و آفرینش ادبیات است. اولویت اول ما در مرکز، خلق شعر و قصه است. هر برنامه ای که منجر به این شود، باید حمایت و تقویتش کنیم. اگر احیاناً برنامه ای چنین فرآیندی نداشته باشد، باید نسبت به آن تجدیدنظر کنیم.

### در مورد کدام بخشها قصد تجدیدنظر دارید؟

ما همه برنامه هایمان را به شیوه های مختلف ارزیابی می کنیم. علاوه بر این گاهی با آقای فلاحپور ساعتها راجع به تک تک برنامه ها و بخشها بحث می کنیم و ایشان بی دریغ تمام اطلاعات و نظریات خودش را در اختیار بنده می گذارد. که همین جا وظیفه خود می دانم از او تشکر کنم. خلاصه من همه اینها را به شورای سیاستگذاری می برم و باز در آنجا بحث می شود، تا خدای ناکرده شتابزده عمل نکرده باشیم.

### تاکنون در برنامه ای هم تجدیدنظر کرده اید؟

بله. راجع به کلاسهای آموزشی داستان نویسی تجدیدنظر کلی کردیم و آنها را محدود کردیم به یک کلاس کارگاهی، که هنرجویان را با شرایط خاصی می پذیریم و بعد از طی این دوره تنها برای تعدادی از بهترینهای آن دوره یک کلاس تکمیلی دیگر هم تشکیل می دهیم.

یعنی مثل سابق؟ تقریباً.

ممکن است دلایلی را هم بفرمایید؟

من فکر نمی کنم با وجود دو تا هنرستان و یک دانشگاه در حوزه، کارهایی آموزشی با این گستردگی وظیفه ما باشد. دیگر اینکه باید دید ما چقدر

داستان نویسی لازم داریم و آیا نسبت به بازار کارشان هم فکری کرده ایم و اصولاً برنامه ای هم برای آینده شان داریم یا بدون اینکه به بچه های معصوم مردم یاد بدهیم چه بنویسند عناصر و تکنیکهای نویسندگی را یادشان می دهیم و بعد با دست خودمان سوقشان می دهیم به سوی منابعی که نتیجه چیز دیگری می شود... متأسفانه سوءتفاهمی هم در این گونه کلاسها وجود دارد که خیال می کنیم داستان نویسی تربیت می کنیم. در حالی که اگر ما خیلی موفق باشیم کارشناس داستان تربیت کرده ایم. وگرنه نویسندگی چیز دیگری است و پشتوانه دیگری از اندیشه و فکر می خواهد.

روزی یکی از این دوستان جوان که چندین ترم از این کلاسها را گذرانده بود و فرد متدینی هم به نظر می آمد، پیش من آمده بود و کار می خواست. او را راهنمایی کردم که زندگی یکی از سرداران شهید را با پرداخت داستانی بنویسد و... طفلک برگشت گفت من این کار را نمی کنم. چون این می شود سفارش نویسی. اساتید ما کاملاً ما را از این گونه کارها نهی کرده اند! که به نظرم رسید سوءتفاهمی پیش آمده.

دیگر اینکه آنصافاً مدت این کلاسها هم خیلی زیاد بود و وقت زیادی از هنرجویان می گرفت و برایشان توقع ایجاد می کرد. در حالی که بعضی از مواد درسی این کلاسها را خودشان هم می توانستند بخوانند. خانمی آمده بود و گلایه داشت که یازده ترم از این کلاسها را گذرانده و حالا بعد از این مدت منشی پزشکی شده است یا ماهی سی هزار تومان حقوق!

البته من منکر زحمات همکارانمان در این بخش نیستم و امیدوارم از تجاریشان به گونه های دیگری استفاده بکنیم.

تکلیف هنرجویانی که به قول خودتان یازده ترم گذرانده اند چه می شود؟

البته همه این قدر ترم نگذرانده اند. غیر از قولهای شفاهی بعضی از دوستان،

من در پرونده ها چیز مکتوبی ندیدم که برای مرکز یا حوزه تمهیدی ایجاد کرده باشد. با این وجود ما خوشحال می شویم این دوستان هم به انجمن نویسندگان جوان بپیوندند و در آنجا در خدمتشان باشیم.

تلقی عموم از فعالیتهای مرکز آفرینشهای ادبی این است که مسؤولان دفاتر تولیدی زیر مجموعه مرکز، منتظر می مانند تا در زمینه های مربوط، آثاری به دستشان برسد و آنها را بررسی کنند. آیا واقعاً همین طور است؟ اگر این گونه باشد این نقطه ضعفی برای شما محسوب نمی شود؟

اگر این گونه باشد البته که نقطه ضعف است و ما به انفعال افتاده ایم. اما این طور به نظر نمی رسد. حداقل با ایجاد شورای طرح و برنامه کوشیده ایم برای همه دفاتر تولیدی برنامه داشته باشیم.

اجازه بدهید کمی جزئی تر صحبت کنیم. به طور مشخص مرکز آفرینشهای ادبی برای مخاطبان جوان خیل عظیم جوانانی که در کشور نیازمند استفاده از تولیدات ادبی و هنری هستند چه برنامه ای دارد؟

اتفاقاً از موضوعات مهمی که در شورای طرح و برنامه مرکز راجع به آنها بحث شده و هنوز هم ادامه دارد همین جوانان هستند. به طور خلاصه می توانم عرض کنم که مسائل مربوط به این گروه سنی در اولویت برنامه های ماست. برای همین هم به مرکز عالی جوانان رفتیم و بحثهایی کردیم و قرار شد ان شاء الله این بحثها ادامه داشته باشد تا ما با مسائل جوانان از منظر متخصصان آشنا شویم. فعلاً دست به نقره رمانی با موضوع هویت، که از مهمترین مسائل روز جوانان است، در دست تألیف است.

رمان «من او»ی رضا امیرخانی کاری بود که در محافل ادبی مورد توجه قرار گرفت. اما در چم و خم مشکلات تجدید چاپ کتابهای حوزه ماند. چه تضمینی وجود دارد رمان جدیدش هم چنین سرنوشتی پیدا نکند؟

اول این مژده را بدهم که چاپ دوم رمان «من او» آماده توزیع است. با این حال حق

با شماست. ما واقعاً شرمندۀ ایشان و دیگر نویسندگان و شاعرانی هستیم که ساهلهاست چاپ اول کتابهایشان تمام شده و فکری برای تجدید چاپ آنها نشده است. از جمله باید اشاره کنم به رمان «کوه مرا صلا زد» نوشته محمدرضا پایرامی، که پس از ده سال و به رغم ترجمه به زبان آلمانی و کسب جوایز معتبر داخلی و خارجی و اینکه حتی یک نسخه هم از آن در بازار پیدا نمی شود، هنوز تجدید چاپ نشده. بنا به قولی که دوست خوب نویسنده ام آقای محمد حمزه زاده، مدیرعامل جدید انتشارات حوزه، به بنده داده است، ان شاء الله این کتاب هم با ویرایش مجدد و شکل و شمایل مقبولتری، تا یک ماه دیگر منتشر خواهد شد.

آقای مؤمنی، تجدید چاپ کتابها، یکی از دردهای کهنه و قدیمی نویسندگان و شاعران طرف قرارداد با حوزه است. واقعاً در این زمینه نمی خواهید فکر جدی بکنید؟

بله. متأسفانه همین طور است که شما می گوید. من خودم پیش از اینکه وارد این مسؤولیت بشوم در یادداشتی که در خبرنگار «انجمن قلم ایران» چاپ شد، پیشنهاد کرده بودم که حوزه به هر دلیلی توان تجدید چاپ کتابهایش را ندارد. حداقل از آنها خلق بد کند تا نویسندگان بتوانند آنها را به ناشران دیگر واگذار کنند. الان هم بر همین عقیده هستم. واقعیت این است که این آثار پیش از اینکه متعلق به حوزه باشند، سرمایه فرهنگی کشور هستند و باید به دست مخاطب برسند. هیچ ارگان و نهادی نمی تواند آنها را زنده ای بی برنامه ای و ناتوانی خود کند. متأسفانه همین عامل باعث شده است که بعضی از نویسندگان مقبول ما، آثارشان را به حوزه ندهند. خوشبختانه در این مدت برای خروج از این بحران کارهایی کرده ایم و تصمیماتی گرفته ایم. پیش از بنده نیز به دستور آقای فلاحپور گروه های کارشناسی در رشته های مختلفه همه آثار چاپ شده حوزه هنری را کارشناسی کرده بودند و باتوجه به بازار و

اقبال مردم، آن آثاری را که قابل چاپ تشخیص داده بودند، مشخص کرده بودند.

**از تجدید چاپ‌ها که بگذریم، برای کتابهای در نوبت چاپ این واحد، که خیلی هم مشکل‌آفرین شده است، چه فکری کرده‌اید؟**  
**چطور می‌خواهید از این بحران نجات پیدا نکنید؟**  
به نظر می‌رسد در حوزه علی‌رغم ادعاهایی که وجود دارد، به مقوله انتشارات با نگاه تخصصی نگریسته نشده است. چطور می‌شود یک سال مدیر حوزه شعار «هر روز یک کتاب» را بدهد و درست و غلط ۳۶۷ عنوان کتاب در آن سال منتشر کند و از طرف ارشاد، ناشر نمونه شود، اما سالهای بعد هیچ برنامه‌ای برای ادامه کارش نداشته باشد؟

متأسفانه آن تصمیم غلط و غیرکارشناسی شده، واحدهای تولید کتاب حوزه را به خاک سیاه نشانند. همین الان ما در مرکز آفرینشهای ادبی ۱۴۷ کتاب در نوبت چاپ داریم که عمدتاً در سالهای ۷۶، ۷۷ پذیرفته شده است. پیش از بنده آقای فلاجیور تلاش داشتند با راه‌اندازی مجدد انتشارات برگ از این بحران خارج شود. که به هر دلیل موفق نشد و کار ماند. شرکت انتشاراتی حوزه نیز انتشار این آثار را به هیچ‌وجه وظیفه خود نمی‌دانست و مدعی بود او تنها پاسخگوی هیأت مدیره خود و رئیس بنیاد هنرمندان سوره است؛ که آنها هم از او فقط پول می‌خواهند، حالا می‌خواهد این پول از طریق چاپ مفتاح باشد یا هر کار دیگری که به راحتی می‌توان فروختش! این هم یک وجه دیگر از عدم نگاه تخصصی به انتشارات در حوزه است. دفاتر تولیدی که عمدتاً در رانسان اشخاص فرهنگی است، ریش گرو می‌گذاشتند و از نویسندگان کتاب می‌گرفتند. اما تصمیم چاپ کردن آنها با کسانی دیگر بود که عمدتاً در این وادیا نبودند.

ما از ابتدای ورود، نسبت به این سیستم به شدت اعتراض کردیم. چون حرفمان معقولانه بود رئیس حوزه آن را پذیرفت، و قرار شد حوزه فعلاً تا سازماندهی تشکیلات جدید، شرکت انتشارات سوره با مدیریت جدید، انتشار این آثار بلا تکلیف را در اولویت کارهایش قرار دهد. با درایت و کاردانی آقای حمزه زاده و نیز اهمیتی که آقای دکتر بنیانیان برای حوزه انتشارات قائل هست و خود شخصاً مسائل را پیگیری می‌کند، ما به موفقیت انتشارات حوزه خیلی خوشبین هستیم و امیدواریم در آینده نزدیک شاهد تحول قابل قبولی در این بخش باشیم.

**البته اگر سینما و حواشی آن، ذهن ایشان را هم پر نکند!**  
با وجود یک نگاه همه جانبه‌گر، هر بخش اهمیت خودش را دارد. ان‌شاءالله در آینده نیز چنین خواهد بود.

**با توجه به وضع مالی خوبی که حوزه - بر اساس گزارشها و مصاحبه‌های اخیر- در مطبوعات دارد، باید منتظر چاپ آثار جدید باشیم.**  
بله منظورتان رپرتاژ آگهی آقای زم است؟

**بله، دقیقاً!**

من بعد از خواندن فرمایشات ایشان به یاد حکایتی افتادم. می‌گویند دزدی شب هنگام به خانه‌ای زد. هرچه گشت، چیزی که به درد بخورد نیافت. تشنه‌اش بود. رفت سر چاه آب بکشد و بخورد. از قضا سطل هم سوراخ بود و چیزی بالا نیامد. خسته و ناامید به دیوار خانه تکیه داد تا قدری خستگی در کند. ناگهان از پنجره، زمزمه‌های آقا و خانم خانه را شنید که خدمات متقابل به همدیگر را به طور مبالغه‌آمیزی قیمت‌گذاری می‌کردند و به رخ هم می‌کشیدند. مثلاً خانم می‌گوید شامی که من امشب به تو دادم سه میلیون می‌ارزید. آقا هم می‌گوید این که چیزی نیست، هدیه‌ای که من به تو دادم چهار میلیون می‌ارزید.

دزد نامراد سرش را بلند کرد و گفت: خدا انصافتان بدهد. شما که در یک شب هفت میلیون تومان معامله می‌کنید، یک سطل هم برای چاهتان بخرید! عرض من هم به این دوستان این است که خدا انصافتان بدهد شما که این همه ثروت داشتید، صد میلیون تومان هم خرج انتشاراتتان می‌کردید تا امروز

ما در مقابل حدود صد و پنجاه نویسنده و شاعری که سالهاست آثارشان در نوبت چاپ مانده، شرمند نمی‌شدیم. در مقابل آن همه ثروت، این که پول زیادی نبود!

از شوخی گذشته من بعد از خواندن این مصاحبه جداً از آقای زم گلایه‌مند شدم. ایشان ما را در شرایط تهاجم فرهنگی، با داشتن این همه ثروت و سرمایه که خود امروز اعتراف می‌کند، دست خالی به میدان دشمن فرستاد. حتی ابتدایی‌ترین وسایل دفاع را هم نداد؛ و عملاً نویسندگان ما دنبال کارهای دیگری رفتند. ما در کارگاه رمان گاهی معطل چند صد هزار تومان بودیم. اما هر بار که خدمتش می‌رسیدیم می‌نالید که «پول ندارم. حوزه بدبخت است» و... متأسفانه همیشه ما را تشویق می‌کرد از جاهای دیگر کمک جذب کنیم. که بی‌شاهت به گدایی نبود. و خدا می‌داند گاهی، به خاطر دادن حق‌التألیف به فلان نویسنده چقدر تحقیر می‌شدیم. در حالی که در بدترین شرایط حاضر نبودیم برای خودمان از کسی کمک بخواهیم.

امروز که این چیزها را می‌شنوم به شدت دلتنگ می‌شوم و احساس می‌کنم بزرگان رسم جوانمردی را به جا نیاورده‌اند و با احساسات پاک و انقلابی ما بازی کرده‌اند. البته امیدوارم که این طور نباشد. و گرنه من و تعدادی از دوستان هنرمند، بعد از خواندن این موضوع از آقای زم خیلی گلایه‌مند شده‌ایم. ان‌شاءالله ایشان در یک جلسه دوستانه توضیح دهند که حکایت از چه قرار است.

**البته به رغم انتقادهای شما، تصور عمومی بر این است که حوزه قبلاً حضور پررنگ‌تر و فعال‌تری در عرصه‌های هنری کشور داشته و امروزه آن را تعطیل قلمداد می‌کنند.**

شما دارید بنده را به یک وادی می‌کشانید که در این مدت همیشه از افتادن در آن فرار کرده‌ام. سر بسته می‌گویم: این یک سوءتفاهم است. ما حوزه و فعالیتهای آن را بهتر از آنانی می‌شناسیم که تریبونی دارند و احياناً حرفهای غیر مسؤولانه می‌زنند. من ۱۴ سال در حوزه زندگی کرده‌ام. با تارو بود آن آشنا هستم. نقاط قوت و ضعف آن را تا حدودی می‌دانم. اگر بحث تعطیلی است، حداقل ارزیابی بنده این است که حوزه از چند سال پیش تعطیل شده بود. بنده کاری به نقدها و انتقادهای شهای جالب این سالها ندارم. که اگر نوار

**من فکر نمی‌کنم با وجود دو تا هنرستان و یک دانشگاه در حوزه، کارهایی آموزشی با این گستردگی وظیفه ما باشد. دیگر اینکه باید دید ما چقدر داستان‌نویس لازم داریم و آیا نسبت به بازار کارشان هم فکری کرده‌ایم**

آن جلسات منتشر شود، دیگر خیلی نمی‌توانند به نام هنرمندان حوزه نظر بدهند. اما ارزیابی این امر خیلی هم مشکل نیست. به گمانم نگاهی گذرا به فیلمهای ساخته شده در چند سال اخیر و کتابهای منتشره و فعالیتهای حوزه در عرصه موسیقی و تئاتر و دیگر زمینه‌ها مؤید عرایض بنده است. اما از این حرفها که بگذریم در بخشی که بنده خدمتگزارش هستم چیزی تعطیل نشده است. همه دارند کار خودشان را انجام می‌دهند. برای اینکه حوزه را متعلق به خودشان می‌دانند و این قدر عقلشان می‌رسد که این مسأله ساده را بفهمند که تغییر در همه جا یک امر بدیهی و طبیعی است. دیروز آن دوستان بودند امروز دوستان جدید هستند و بعدها قطعاً گروه دیگری خواهد آمد. مهم این است که هر کسی به تکلیف خودش عمل کند تا نامش در میان خدمتگزاران این مرز و بوم باشد. به هر حال حداقل ما نویسندگان و شاعران خوب، می‌دانیم که این عالم دارای راز و رمز است و بی‌حساب و کتاب نیست!

**ما سؤالات دیگری هم داشتیم، ولی تا همین جایش هم این مصاحبه خیلی طولانی شد، به عنوان آخرین سؤال بفرمایید: خط مشی کلی شما در پذیرش آثار چیست؟ به عبارت دیگر نویسندگان و شاعران با رعایت چه خطوطی می‌توانند با شما همکاری داشته باشند؟**

پرهیز از تحجر و اباحی‌گری سفارشی است که رهبر معظم انقلاب به هنرمندان کرده‌اند. ملت ما مردمی هستند معتقد به ارزشهای دینی و اخلاقی. هنر فاقد اخلاقیات و معارض با سنن و ارزشهایشان را بر نمی‌تابند. در عین حال هنری هم که با دنیای امروز بیگانه باشد، نمی‌تواند در عرصه زندگی مردم امروز جایگاهی بیابد و تأثیری نگذارد. از این که پرچانگی کردم عذر می‌خواهم.